اعتماد
info@etemadnewspaper.ir
www.etemadnewspaper.ir
آیین‌نامه اخلاق حرفه‌ای روزنامه اعتماد را در سایت بخوانید

- صاحب امتیاز و مدیرمسوول: الیاس حضرتی
- جانشین مدیر مسوول و رییس شورای سیاستگذاری: بهروز بهزادی
- سردبیر: سیدعلی میرفتاح
- معاون اجرایی: حجت طهماسبی
- مشاور مدیر مسوول: محمد حضرتی
- رئیس سازمان آگهی ها: علی حضرتی
- نشانی: خیابان ستارخان، خیابان کوثر دوم، بن بست مینو
- تلفن خانه: ۶۶۱۲۴۰۲۵ - ۶۶۱۲۴۰۲۴ ■ نمابر: ۶۶۱۲۴۰۲۱
- توزیع: نشر گستر امروز ■ تلفن: ۶۱۹۳۳۰۰۰
- چاپ: نشر روزتاب ■ تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۶

■ اذان ظهر: ۱۱/۵۰ ■ غروب آفتاب: ۱۷/۲۸ ■ اذان مغرب: ۱۷/۴۶ ■ اذان صبح فردا: ۴/۴۹ ■ طلوع آفتاب فردا: ۶/۱۲

حرکات موزون

خاطرات دلار

مهدی استاداحمد

خاطرات دلار محاله یادم بره
حس و حال ریال محاله یادم بره
سه تومن... ده تومن... بیست تومن... هشت و نیم
اون همه اختلال محاله یادم بره
تا ابد محو اسحاق جهانگیری‌ام
وعده‌های محال محاله یادم بره
پیشنهادی که صرافه تو فردوسی داد
بعد هفتاد سال محاله یادم بره
نرخ نفت جنوب ممکنه یادم بره
نرخ نفت شمال محاله یادم بره

نشست روز

در جست‌وجوی شعر

نخستین نشست «در جست و جوی وقت گم گشته شعر» با موضوع «چهار شاعر اروپای شرقی در جغرافیای زبان فارسی» سه شنبه ۲۴ مهرماه ساعت ۱۷ در سالن خیام خانه اندیشمندان علوم انسانی برگزار می شود.
در این نشست ضیاء موحد، مرتضی ثقفیان و عبدالعلی عظیمی پیرامون شعر مدرن سخن می گویند و به سنجش کتاب «دروازه‌های جهنم، پرتگاه‌های ملکوت» می پردازند.
آثار «یانوش پیلینسکی»، «میرسلاو هلوب»، «زبیگنیف هربرت» و «واسکو پویا» از جمله مواردی که از سوی سخنرانان این نشست مورد بحث و بررسی قرار می گیرد.
دروازه های جهنم، پرتگاه های ملکوت در سال ۱۳۹۶ توسط انتشارات کلمه منتشر شده است. علاقه مندان برای شرکت در این نشست می توانند به خانه اندیشمندان واقع در در خیابان استاد نجات الهی (ویلا)، نبش ورشو مراجعه کنند.

زیر ذره‌بین

آزاده بهشتی

حق شهروندی فراموش شده زنان

میلان کوندرا در یکی از رمان‌های خود به الگوی رفتاری غالب در دوره‌ای خاص از تاریخ اروپا اشاره می‌کند که در آن زنان بدون کوچک‌ترین انعطاف و حتی به گونه‌ای خشن در پیاده‌روهای شهر گام برداشته و از تنه‌زدن به عابران امتناعی نداشتند، نویسنده زن‌ستیز در داستان خود تلاش کرده تا گونه‌ای از تعامل اجتماعی نامناسب برای زن را نشان دهد اما در لایه دوم این تصویرسازی، در حقیقت تنه‌زدن به عابرانی که از مقابل می‌آمدند، مفهومی از اعتراض به فضای شهری مردانه دارد و تلاش زنان در به دست آوردن حق شهروندی خود در طراحی فضای مردانه شهر را نشان می‌دهد. این مثال ما را به سمت جمله تکراری که بارها و بارها شنیده‌ایم، می‌رساند: «حس امنیت»؛ واژه گم شده در زندگی شهری که در مورد آن بسیار نوشته‌ایم و به دفعات مختلف از آن گفته‌ایم اما پای عمل برای رفع این نیاز شهروندی که به میان آمده، اولویت به شمار نرفته و در طرح‌ها و برنامه‌های توسعه فضایی شهر فراموش شده است. اگر بخواهیم، نیازهای شهروندی را فارغ از جنسیت دسته‌بندی کنیم، امنیت اساسی‌ترین آنهاست و در هفته‌ای که به عنوان هفته سلامت روان نامگذاری شده است، مجبور به بیان مجدد آن هستیم. تعامل اجتماعی مستقیم و سالم خواست شهروندان زن در تهران است و در این میان دسته‌بندی شاخص‌های فضایی شهری سالم می‌تواند برای رسیدن به این خواست کمک کند. شاخص‌های زندگی در شهر فارغ از جنسیت و سن بسیار زیاد است اما برای همه افراد و گروه سنی فضای شهری مطلوب فضایی است که در آن احساس امنیت کرده و تهدیدها و آسیب‌ها علیه آنها در پایین‌ترین سطح ممکن باشد، این شاخص برای بخشی از شهروندان ـ زنان و کودکان ـ از اهمیتی دوچندان برخوردار است به همین دلیل است که در تعیین شاخص‌های کالبدی موثر «امنیت زنان در فضاهای شهری» ضروری است. کیفیت معابر، پوشش گیاهی، روشنایی، مبلمان شهری و همچنین باز یا بسته بودن فضا در احساس امنیت زنان در محیط کالبدی شهر مهم است اما واقعیت زندگی شهری در تهران نشان می‌دهد زنان از حضور در فضاهای شهری گریزانند؛ دلیل اصلی این موضوع نیز امنیتی است که هرگز در برنامه‌ریزی‌های شهری به آن توجه نشده است. امنیت اجتماعی با امنیت فضای شهری ارتباط مستقیمی دارد، فضاهای شهری مناسب تا حد زیادی تامین کننده امنیت و در مقابل، فضای نامناسب زمینه‌ساز انواع آسیب‌ها و معضلات اجتماعی است. با توجه به حضور زنان همتراز با مردان در محیط‌های کار و فعالیت اجتماعی، نیازمند بازنگری در فضاهای شهری هستیم که تناسب مبلمان شهری، کفپوش‌ها، طراحی مسیرهای پیاده، نورپردازی، رنگ و طراحی فضاها اغلب با رویکرد مردانه صورت گرفته است، یک نگاه کوتاه به تهران نشان می‌دهد تفاوت‌های جنسیتی و رفتاری زنان در طراحی فضاهای شهری کمتر مورد توجه قرار گرفته و همین موضوع مساله امنیت را برای این بخش از جامعه شهری تحت تاثیر قرار داده است. زنان در دوره قاجار و تا مدت‌ها بعد از آن تنها اجازه حضور در سه فضای شهری مسجد، حمام و گورستان را داشتند اما سال‌هاست این بخش از شهروندان شهر، حق استفاده و حضور در تمامی فضاهای شهری را از آن خود می‌دانند با این وجود فضاهای تک‌محصولی و مردانه مانند تعمیرگاه‌ها یا کارواش‌ها، فضاهایی که بر آنها نظارتی وجود ندارد مانند پارک‌هایی که کسی از آنها استفاده نمی‌کند، مسیرهایی که راه در روندارند مانند پل‌های هوایی، فضاهایی که به لحاظ ادراکی مالکی ندارند مانند زیرپل‌ها و فضاهایی که از آنها خوب نگهداری نمی‌شود مانند کوچه‌های تاریک با خانه‌های متروک و شیشه‌های شکسته و یا خیابان‌های کثیف و آلوده عبور و مرور را که حق طبیعی زنان در شهر است خطرآفرین کرده است. بخشی از ساکنان هر شهر را زنان تشکیل می‌دهند و حق بر شهر ایجاب می‌کند که نیازهای آنها مورد توجه قرار گیرد. از سوی دیگر در کنار این حق طبیعی تحقیقات نشان داده حضور زنان در فضاهای شهری از نگاه روان‌شناختی تاثیرات مثبتی را برای شهر دارد. اگر این نظریه که فضاها فقط به صورت کالبدی و فیزیکی رفتار انسان‌ها را تعیین و تبیین نمی‌کنند و به عنوان مجموعه‌ای از مفاهیم آگاهانه به روابط بین شهروندی نظمی خاص می‌دهند را بپذیریم، تامین امنیت فضای شهری به عنوان شاخص مهم از سوی مدیریت شهری پیگیری خواهد شد. از سوی دیگر رابطه بین سلامت روان و راندمان کاری و رشد اقتصادی نیز به اثبات رسیده و برای کلانشهری که بیش از ۳ میلیون زن شاغل دارد، تامین امنیت برای حضور در فضای شهری نباید نادیده گرفته شود اما متاسفانه جامعه شهری به صورت جنسیت‌زده به زنان می‌نگرد، معمولا فضاها و اماکن عمومی برای اشتغال به مردان اختصاص داده می‌شود بر همین اساس تصویر ذهنی زنان از محیط فیزیکی و فضاهای شهری همراه با ترس، احساس خطر، خشونت و فضاهای جنسیتی است که پیامد آن احساس ناامنی است. از این رو جامعه شهری تهران و به ویژه مدیریت شهری و اعضای شورای شهر و حتی نمایندگان مجلس نیازمند تغییر نگرش سنتی نسبت به زنان هستند.

متن در حاشیه

کاوه فولادی‌نسب

دشت بی‌فرهنگی ما

ستاره و ستاره‌سازی -فارغ از اینکه آن را سازوکار درستی بدانیم یا نه و بپسندیم یا نه- جزیی از زندگی زمانه ماست؛ جزیی انکارناپذیر و تفکیک‌ناپذیر از زیست معاصر. ورود اینترنت و توسعه شبکه‌های اجتماعی، کیفیت این پدیده را هم مثل خیلی چیزهای دیگر دستخوش تغییرات زیاد کرده. اگر قدیم‌تر جامعه ستارگان محدود می‌شد به فوتبالیست‌ها و خواننده‌ها و بازیگرهایی که به‌طور رسمی و با نظارت‌های فنی و محتوایی متخصصان و پیشکسوتان و کارشناسان و البته در بعضی موارد هم رابطه و پارتی‌بازی وارد عرصه می‌شدند، حالا علاوه بر آن دختر خانم سالن‌دار یا مزون‌دار و آن گل‌پسر هشت، نه ساله خوش‌لهجه و مامان فلانی و بابای بهمانی، کلی هم بازیگر و خواننده خودخوانده داریم که به روش‌های درست یا نادرست و صادقانه یا ناصادقانه برای خودشان هوادارانی جمع کرده‌اند و در مسیر ستاره شدن قرار گرفته‌اند.
همین خودخواندگی عامل مهمی است که تفاوت ستاره‌های نسل قدیم و جدید را رقم می‌زند. ستاره‌های قدیم- از فردین گرفته تا پوری بنایی و از حمیرا گرفته تا شجریان- علاوه بر محبوبیت عام، مقبولیت اجتماعی هم داشتند. بیشتر ستاره‌های جدید اما، با وجود محبوبیتی که دارند، فاقد مقبولیت عامند. همین است که بسیاری‌شان تلاش می‌کنند تا از این خودخواندگی عبور کنند؛ این عبور، دگردیسی‌ای است که برای آنها مقبولیت عام را -دست‌کم در بخش یا قشری از جامعه- به ارمغان می‌آورد.
طرفه آنکه اصحاب سیاست و رسانه در سرزمین ما، چه در مقام پوزیسیون و چه در جایگاه اپوزیسیون (می‌خواهند فلان کاندیدای ریاست‌جمهوری باشد یا فلان شبکه تلویزیونی فارسی‌زبان لندن‌نشین) غافل از این مساله که از شم بازاریابی و بی‌اصولی بسیاری از ستاره‌های جدید نشأت می‌گیرد، برای تامین اهداف کوتاه‌مدت سیاسی و تبلیغاتی‌شان دست به دست ایشان می‌دهند و به این ترتیب خواسته و ناخواسته فقدان مقبولیت آنان را -دست‌کم برای بخش یا قشری از جامعه- برطرف می‌کنند؛ هرچه باشد همان‌قدر که بخشی از جامعه ما تحت‌تاثیر فلان شبکه تلویزیونی است و آنچه را که آن شبکه تبلیغ کند، مجاز می‌داند، بخش دیگری از جامعه‌مان هم به پوزیسیون گرایش دارد و بعد از نشستن فلان کاندیدای ریاست‌جمهوری کنار یک خواننده خودخوانده، او را جدی می‌گیرد و می‌رود آثار آن خواننده را گوش می‌کند.
به فلان ستاره جوان که طبعا نمی‌شود خرده گرفت که چرا داری به هر دری می‌زنی و نان را به نرخ روز می‌خوری و با هر بادی به هر سویی می‌روی، این بخشی از- یا شاید حتی تمام- کیفیت و ماهیت اوست، اما از سیاستمداران و اصحاب رسانه -هم در پوزیسیون و هم در اپوزیسیون- می‌شود سوال کرد که چرا برای تامین منافع کوتاه‌مدت‌تان دست به دامان کسانی می‌شوید، به کسانی مشروعیت و مقبولیت می‌دهید و برای جوانان کشور الگوسازی‌هایی می‌کنید که تبعات بلندمدت دارند و تاثیرات نامناسب فراوان... از گفتن بعضی حرف‌ها زبان آدم می‌سوزد، از نگفتن‌شان مغز استخوان.

تیتر مصور | صلح ادلب

بلابیل

حرف تو حرف

محمدعلی ابطحی

ادبیات تکراری، افت اطلاع‌رسانی

یکی از اتفاقات پنهان که تاثیرات منفی زیادی بر روح و روان نسل جوان و حتی میانسال دارد، تکرار سخنان و اهداف استراتژیک کشور است که در طول ده‌ها سال با ادبیات یکسانی از سوی مسوولان مختلف اجرایی و قضایی و پارلمانی ادا می‌شود. از این ادبیات یکسان چند دهه‌ای ذهن و تفکر مخاطبان متفاوت نسل امروز خسته شده است.
به همین میزان یکی از اصلی‌ترین دلایل بی‌توجهی و بی‌مخاطبی رسانه‌های رسمی هم در این حقیقت نهفته است که ادبیات تکراری دهه‌های متوالی، حس نیاز به مخاطبان نو شده نمی‌دهد. به برکت دنیای مجازی به راحتی می‌توان به آرشیوها دسترسی پیدا کرد.
به صورت رندوم به تیترهای روزنامه‌ها، یا خلاصه خبرهای سال‌های متمادی نگاه کنید، به این واقعیت مورد ادعا به راحتی می‌رسید. بعضی کانال‌ها و سایت‌هایی هستند که تاریخ سیاسی و روزنامه‌ای را نقل می‌کنند. یعنی تصویر و تیترهای سال‌های قبل در همان روز را منتشر می‌کنند.
وقتی به آنها نگاه می‌کنید، حتما باید سال انتشار آن را با دقت ملاحظه کنید. واقعا نمی‌شود فهمید این تیتر در امسال بوده؟ ده سال قبل؟ بیست سال قبل؟ سی سال و بیشتر؟ این آن اتفاق دردناک است.
واقعا این جملات من اغراق نیست؛ به خصوص اگر به جای اسم افراد، عنوان و تایتل آنها ذکر شده باشد. مثلا اگر نوشته باشد یکی از نمایندگان مجلس گفت. رییس جمهور گفت. رییس قوه قضا گفت. در نماز جمعه امروز عنوان شد. دقت بسیاری لازم است که حتما سال آن دیده شود؛ وگرنه فکر می‌کنی همین امسال بوده است. اما ناگهان یکه می‌خوری که مثلا مال ۳۰ سال پیش است.
حتی در مورد جناح‌های سیاسی هم تا حدودی این اتفاق جاری است. اصلاح‌طلب‌ها، اصولگرایان و گروه‌های کوچک سیاسی هم البته در چارچوب نظرات‌شان نوآوری نداشته‌اند.
طرفه اینکه تکراری‌ترین و عقب‌مانده‌ترین حرف‌ها در اپوزیسیون‌های براندازی، مجاهد و سلطنت‌طلب گذشته بوده است.
شاید در تاریخ این سال‌ها اخبار دوران جنگ تحمیلی و تا حدودی عناوین خبری بعد از دوران اصلاحات و ایام مجلس ششم کمی تفاوت وجود داشته باشد. آنچه مورد نقد من است، منافات با پایبندی به اصول و ارزش‌ها ندارد. می‌توان و باید به اصول ملی و انقلاب پایبند بود اما نوع بیان آنها باید در طول زمان متفاوت باشد. شرایط سواد، فهم و از همه مهم‌تر با پدید آمدن فضای مجازی و تغییر ذائقه جمعی، باید از نوع ادبیات فهمید که این حرف‌ها حداقل در طول ده سال اخیر بوده است.

در همین حوالی

محسن آزموده

تصادف یا نشانه

۱۵ اکتبر سالروز تولد فردریش نیچه فیلسوف آلمانی است و از قضای روزگار، روزی که در آن میشل فوکو، متفکر فرانسوی نیز به دنیا آمده است. این تقارن احتمالا برای علاقه‌مندان اندیشه‌های این دو اندیشمند پرطرفدار جالب توجه است و بعید نیست اهل بخیه، به صرافت بیفتند و درباره این «قران مسعود»(؟!) قلمفرسایی کنند، دقیقا کاری که نگارنده بدان مشغول است! اما راستش را بخواهید، نظر به اندیشه و تفکر این دو فیلسوف، اگر از خودشان بخواهیم درباره این همزمانی اظهارنظر کنند، در وهله اول آن را امری کاملا تصادفی و اتفاقی می‌خوانند و به کسانی که در جست‌وجوی حکمتی در این همزمانی هستند، لبخند می‌زنند!
البته مفهوم «تولد» از اساسی‌ترین و کلیدی‌ترین مفاهیم نزد این دو متفکر است، تا جایی که نیچه یکی از مهم‌ترین آثارش را «تولد تراژدی» (۱۸۷۲) نامید و فوکو نیز در دو کتاب «تولد پزشکی بالینی» (۱۹۶۳) و «تولد زیست-سیاست» از این مفهوم بهره جسته است. اما حقیقت امر این است که مفهوم «تولد» یا «زایش» برای نیچه و فوکو، برای اشاره به ظهور پدیده‌ای نامنتظر در تاریخ به کار رفته است. توضیح آنکه نیچه و فوکو، صد البته دومی به اقتفای اولی، نگاهی متمایز و بدیع به تاریخ داشتند که از آن با تعبیر «تبارشناسی» (genealogy) یاد می‌شود. تبارشناسی در مفهوم متعارف در کاربرد روزمره، به معنای کندوکاو در تاریخ برای یافتن ریشه‌ها و سرسلسله‌های امور است؛ گونه‌ای جست‌وجو برای یافتن خاستگاه‌ها و عمدتا به هدف ارایه توجیهی برای منطقی نشان دادن آنچه امروز در جریان است. اما نیچه و فوکو، قطعا چنین به تاریخ نمی‌نگریستند و تبارشناسی برای آنها دقیقا به نیت نشان دادن خصلت اتفاقی، تصادفی و غیرضروری رخدادهاست. آنها با کنکاش در تاریخ پدیده‌ها به ما نشان می‌دهند که اتفاقا آنچه اکنون و اینجای ما را ساخته حاصل گردآمدن خطوط نسب متعدد، منقطع و غیرمستقیم است و هیچ خاستگاه واحدی برای آن وجود ندارد.
اما آنچه سبب می‌شود ما این خصلت تصادفی و پیشامدی را نبینیم، قدرت است. قدرت است که با پنهان شدن در تاروپود مناسبات اجتماعی و فرهنگی و معرفتی، روایتی یکدست، «موجه» و «معقول» از پدیده‌ها ارایه می‌کند و تولد آنها را امری «ضروری» و شکل امروزین آنها را واقعیتی «طبیعی» و در نتیجه انکارناپذیر جلوه می‌دهد و صداها و روایت‌های موازی را منکوب می‌کند یا آنها را «غیرعقلانی» جلوه می‌دهد. تبارشناسی نیچه و فوکو، برعکس، با آشکار کردن شرایط امکان تولد یک پدیده، پیرایه‌های فریبنده و پنهان‌گری را که قدرت تحت عنوان حقیقت، به ما حقنه می‌کند، کنار می‌زنند و با ظاهر ساختن «خواست قدرت»، پرده از روابط نابرابر بر می‌دارند. از این دیدگاه اگر بنگریم، تولد «طبیعی» نیچه و پس از او فوکو، هر دو در روز ۱۵ اکتبر (اولی در سال ۱۸۴۴ در آلمان و دومی در سال ۱۹۲۶ در فرانسه)، نه تقارنی شگفت‌انگیز و نه حتی یک رویداد صرفا «طبیعی»، بلکه نتیجه بر هم‌کنش هزاران هزار رویداد تصافی و حاصل تعامل نیروهایی متکثر است و تلاش برای «طبیعی» و «منطقی» و حتی «معنادار» جلوه دادن آن، دقیقا در تعارض با رویکردی قرار می‌گیرد که این اندیشمندان نسبت به واقعیت تاریخی داشتند.

زمانه برخورد

طنزِ عُمران و حُزنِ باباطاهر

علی ورامینی

هرکس برای رهایی از احساسات و عواطف ناخوشایند؛ ملال، غصه، ناامیدی و... که به روحش چنگ می‌زند، راهی دارد که در اکثر اوقات هم این راه جواب می‌دهد. طبیعی است که بیشتر این راه‌ها موقتی و زودگذر است. آرامش همیشگی تنها نصیبِ زنان و مردانی می‌شود که در عمق خود فرو رفتند و با خُود و هستی در آشتی هستند و ما مردمان عادی همواره دل‌مان به‌همین حال‌خوب‌کن‌های آنی و سریع خوش است. سوای شعارهای کلیشه‌ای برای آنانی که با کتاب سر و کار دارند، کتاب و حواشی‌اش همیشه آرامش و درنگ برای‌شان دربر دارد. منظور از حواشی خریدن، شرکت در رونمایی، دیدن افراد همدل و از این دست اتفاقات است. من هم به همین سیاق هر از چندوقتی فرصتی مهیا و مثل بسیاری دیگر در جاذبه‌های خیابانِ انقلاب خودرا رها می‌کنم. چندروز پیش در روال همیشگی سر زدن به رفقای ناشر ابتدا سری به پخش گزیده زدم و ساعتی کتاب‌ها را برانداز کردم. انصافا دم ناشران گرم و کسب‌وکارشان پررونق، در بازاری که ورودی پارکینگ را هم با نوسانات دلار بالا می‌برند، شاید کمتر از ۱۰ درصد به مواردی برخوردم که برچسب نوزده بودند و قیمت کتاب را به‌روز می‌فروختند. بعد از آن سری به نشر دوستان و سپس ناهید زدم. با مسوولان نشر از وضع کتاب و انتشارات در این اوضاع و احوال کاغذ گفتیم و شنیدیم. جالب بود، خلافِ همه صنف‌های دیگر نارضایتی و ناامیدی در کلام‌شان موجِ نمی‌زد، می‌گفتند در انبارها آن‌قدر کتاب چاپ قدیم و با قیمت ارزان همچنان موجود است که تبعات این افزایش قیمت به این زودی گریبان بازار کتاب را نخواهد گرفت، مگر در مواردی که ناشر کتاب‌های جدید منتشر می‌کند و باید با بازار بی‌رحمِ امروز کاغذ سر و کله بزند. این هم شاید تنها سودِ کتاب‌نَخوانی ما باشد که هنوز کتاب‌های بسیار خوب با چاپ و قیمت چند سال پیش موجود است. باری، حین گفت‌وگوها چشمم به «دیوانِ باباطاهر» افتاد که زیر آن نوشته بود تصحیح و مقدمه «عمران صلاحی». تعجب کردم و ذوق. ابتدا گمان کردم که این از کتاب‌های چاپ قدیم است و نشر ناهید بازنشر کرده است. چنین نبود، سال‌ها پیش قرار بوده که این کتاب منتشر شود و همه کارهای آن هم انجام می‌شود اما متاسفانه متن تا همین اواخر گم می‌شود. احتمالا کسانی که مانند من به دوبیتی‌های ساده باباطاهر دلبستگی دارند این دومین‌بار است که طی این چندسال اتفاقی خوشایند را شاهد هستند. پیش از این هم پژوهشی در باب این عارفِ عامی توسط «نصرالله پورجوادی» منتشر شد که به‌نحوی در پی مواجهه تاریخی با باباطاهر و افسانه‌زدایی از او بود. عمران صلاحی در بدنه اصلی این کتاب (خاری سرگشته در بیابان) دوبیتی‌هایی را که متعلق به باباطاهر می‌داند را سوا و تصحیح کرده و در پایان کتاب هم ابیاتی که به او منسوب شده را آورده است. اما مهم‌ترین قسمت کتاب به‌نظر من مقدمه طنازانه عمران صلاحی است. همان‌طور که می‌دانیم حول باباطاهر افسانه‌های بسیاری وجود دارد، این افسانه‌ها خود آن‌قدر بارِ طنز دارند که وقتی با قلمِ عمران روایت شود هر خواننده‌ای را به قهقهه بیندازد. چندی پیش باب شده بود که طنزنویسان، روایت‌های عرفانی را مایه نوشته‌ها و شوخی‌های‌شان قرار دهند، این حرکت هر از گاهی از جانب ادب خارج می‌شد و کسانی را که دل در گرو بزرگان عرفان داشتند، می‌رنجاند. عمران صلاحی حین اینکه جانب ادب و احترام را رعایت کرده، با چنان سطح بالایی از طنز به این داستان‌ها ورود کرده است که می‌توان گفت به‌نوعی آغاز و ختم این نوع طنز آوانگارد است. اگرچه ابتدا طنز عمران و حزن باباطاهر متناقض‌نما جلوه می‌کند اما در کنه کلام هر دو بروید انگاری یک چیز را می‌خواستند بیان کنند، احتمالا برای همین است که میان شاعران سراغ باباطاهر می‌رود و دیوان او را تصحیح می‌کند. یادش به‌خیر و روحش شاد که در نبودش هم همچنان یادمان می‌دهد و دل‌مان را شاد می‌کند.

هشتگ روز

#خاشقجی

سفید شدن روی صدام و پینوشه با دست‌های خونین بن سلمان

ناپدید شدن جمال خاشقجی روزنامه‌نگار عربستانی و اخبار متعددی که درباره مرگ و نحوه کشته شدن او مدام منتشر می‌شود، به سرتیتر بسیاری از رسانه‌های بزرگ دنیا تبدیل شده است. کاربران توییتر فارسی هم از همان ساعت اولیه رسیدن خبر ناپدیدی این روزنامه‌نگار منتقد عربستان، این موضوع را به یکی از هشتگ‌های داغ تبدیل کرده‌اند و هریک از زاویه‌ای به این موضوع پرداخته‌اند. آنچه می‌خوانید، منتخبی از این پیام‌هاست.
«بی‌بی‌سی گزارش داده که دولت‌های امریکا و انگلیس تصمیم گرفته‌اند اگر قتل خاشقجی ثابت شود با تحریم یک کنفرانس سرمایه‌گذاری در عربستان این کشور را مجازات کنند»، «به گزارش الف برخی منابع خبری امروز اعلام کردند؛ سفیر عربستان در ترکیه با اعتراف به قتل خاشقجی از یک کشور اروپایی تقاضای پناهندگی و تعدادی عکس از قطعات مثله شده بدن انسان هم منتشر کرده است»، «میدل ایست آی: توفان خاشقجی وزیدن گرفته /سلطنت بن سلمان پیش از آغاز، به پایان دوره خود رسید /این پسر بچه دیوانه مانند یک راننده مست شده است»، «پس از آنکه سرانجام دونالد ترامپ به ماجرای قتل خاشقجی واکنش نشان داد و گفت، اگر عربستان سعودی مسوول قتل او باشد، سزاوار تنبیهات سخت است، پادشاهی عربستان تهدید کرده، هر نوع تحریمی که علیه این کشور از سوی غرب وضع شود، تلافی خواهد کرد»، «تحلیلگر نیویورک تایمز در توییتی نوشت: شاهزاده دیوانه‌ای که روزنامه‌نگاری را می‌کشد، نخست‌وزیری را می‌رباید و میلیون‌ها کودک را به گرسنگی می‌کشاند، نباید از او در ضیافت شام تقدیر شود؛ جای او زندان است»، «بن سلمان همچنان فکر می‌کند که این‌بار، چگونه این مشکل خود (قتل خاشقجی) را به ایران ربط دهد و خودش را از گرفتاری نجات دهد. اما او نمی‌داند که خورشید، همیشه پشت ابر نمی‌ماند»، «با بالا گرفتن جنجال خاشقجی، دادستان عمومی آل سعود گاز اصلاحات بن سلمان را تا آخر گرفت و یادآور شد: نشر و بازنشر شایعه و خبر کذب که مخل نظم و امنیت، ارزش‌های دینی و حرمت اشخاص باشد منجر به حداکثر ۵ سال حبس یا پرداخت ۳ میلیون ریال سعودی (هشتصد هزار دلار) جریمه و یا هر دو خواهد شد»، «ناصر الدویله مشاور سابق وزیر دفاع و نماینده سابق پارلمان کویت گفته چند روز گذشته به دلیل روایت برخی حقایق تاریخی درباره عربستان توسط کاربرهای سعودی به مرگ و تکه‌تکه شدن مثل خاشقجی تهدید شده گفته این روزها سلاح حمل می‌کنه و از وزیر کشور کویت خواسته براش تیم امنیتی فراهم کنه»، «پادشاهی خونین، تیتر روزنامه اسپکتیتور انگلیس»، «گفت‌وگوی قابل پیش‌بینی میان نمایندگان عربستان و فلان دولت دارای حق وتو (هر پنج تاشان می‌توانند باشند): دولت خارجی: این ماجرای نگران کننده خاشقجی ... عربستان: حق با شماست... چند؟ -مساله امنیت روزنامه‌نگاران... -احسنت... آخرش چند؟»، «جوون مادرت دروباز کن! از کنسولگری عربستان تو ترکیه اومدن زنده گیری»، «گویا اون تیمی که مسوول قتل خاشقجی بودن از کارشون فیلم هم گرفتن، احتمالا به عنوان سند برای نشون دادن به کارفرما. فیلمی برای لذت بردن ولیعهد سعودی، محمد بن سلمان. حداقل در امپراتوری روم میذاشتن گلادیاتورها بجنگن و بعد مرگشون رو تماشا می‌کردن. نه دست بسته و زیر شکنجه و داروی بی‌هوشی»، «ولیعهد عربستان با پیشنهاد رشوه ۵ میلیارد دلاری به آنکارا، خواستار مختومه شدن پرونده خاشقجی شده و تاکید کرد خاشقجی با تشویق امریکا و سازمان سیا کشته شده است»، «خاشقجی مثل من اقامت دایم امریکا داشته یعنی گرین کارت. ترامپ هم دقیقا همین رو بهانه کرده میگه خب به ما چه تیکه تیکه‌اش کردن، تبعه امریکا که نبوده!... ولی جالبه که برای فریب دادن مردم ایران میگه پایمال شدن حقوق بشر در ایران به امریکا مربوطه. من نمی‌دونستم مردم ایران کلهم تبعه امریکان»، «پادشاه عربستان در روز روشن در یک کشور غربیه یک خبرنگار منتقد را سلاخی می‌کند و هیچ صدایی از مدعیان حقوق بشری اروپایی و امریکایی در نمی‌آید! بله جانم! این است معیارهای دوگانه حقوق بشری مدعیان دموکراسی»و «عکس و اسامی پانزده مقام سعودی که در روز مفقود شدن خاشقجی به استانبول رفته بودند، منتشر شده. یک نفرشان متخصص مشهور شواهد جنایی است و یکی دیگر متخصص کالبدشکافی. سعودی‌های وحشی آدم‌خوار روی صدام و فرانکو و پینوشه رو سفید کردند».

عکس نوشت

محلی‌های ماهشهر نامش را گذاشتند «خاکباد». اتفاقی که گریبان شهرشان را گرفته و مدت‌هاست نفس‌شان را بند می‌آورد. در خبرها اما به آن هجوم گردوغبار و ریزگرد می‌گویند و پدیده‌ای که زندگی در جنوب کشور را مختل کرده است.
همین خبرها هستند که توضیح می‌دهند با رسیدن گردوغبار به شهر ماهشهر در خوزستان، تمام شهر جز مراکز درمانی و اورژانسی، تعطیل شده‌اند. روز دوشنبه اکثر خبرگزاری‌ها مجموعه عکسی از «خاکباد» در ماهشهر منتشر کردند و عکسی که می‌بینید از مجموعه تصویری این واقعه در خبرگزاری میزان انتخاب شده است.